

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره شانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

زن، آسوه‌های پایداری در دو رمان باکثیر و حسین فتاحی

(علمی-پژوهشی)

دکتر سیده اکرم رخشنده‌نیا^۱، دکتر هادی شعبانی چافجیری^۲، سهیلا گیاه‌بان^۳

چکیده

ادبیات در دو شاخه نظم و نثر از دیرباز روایت‌گر وقایع و حوادث جامعه، به ویژه مبارزات و مقاومت‌های مردان و زنان نستوه و مبارز در برابر ددمنشان ستم‌پیشه بوده‌است که در این میان، ادبیات اسلامی و دفاع مقدس در روایت و تصویر مقاومت‌های زنان، نقشی پررنگ و مؤثر داشته‌اند؛ لذا اهتمام به ادبیات پایداری با نگاهی اسلامی از مهم‌ترین رویکردهای فکری نویسندگان معاصر است؛ آنانی که از نزدیک در جریان جنگ حضور داشته‌اند و بعینه مظلومیت ملت خویش به ویژه زنان را دیده‌اند.

علی احمد باکثیر رمان‌نویس معاصر و متعهد عربی و حسین فتاحی نویسنده معاصر ایران از جمله روایت‌گران این مقاومت و پایداری‌اند که در آثار خود به خوبی از زن و تجلی حضور او در عرصه‌های پایداری سخن‌رانده‌اند؛ آنان سیمای بانوی مسلمان را ترسیم کرده‌اند تا از پایداری زنان در دورانی خبر دهند که چشم استعمارگران به کشورشان خیره مانده بود و این زنان بودند که با نگاهی واقع‌بینانه، شرایط جنگ را پذیرفتند و دوشادوش مردان قدم به عرصه پایداری نهادند.

در این مجال برآنیم که با استفاده از مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و روش توصیفی-تحلیلی با تکیه بر رمان «سیره شجاع» باکثیر و «عشق سالهای جنگ» حسین فتاحی به تحلیل مقاومت‌های زنان مبارز و پایداری و تأثیر عشق در این پایداری به ویژه «سمیه و نرگس» پردازیم که نتایج به دست آمده حاکی از تأثیر روحیه اجتماعی و عشق به همسر و وطن در پایداری این دو زن نستوه در ابعاد و جنبه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی از جمله مشکلات زندگی شخصی و مشارکت عملی در مبارزات پشت جبهه است.

واژه‌های کلیدی: پایداری، زن، علی احمد باکثیر، حسین فتاحی.

^۱ . استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) rakhshandeh1982@yahoo.com

^۲ . استادیار دانشگاه گیلان

^۳ . فارغ التحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه گیلان

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۹/۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۹/۱۷

۱- مقدمه

پایداری به مفهوم هر نوع مقاومت و رویارویی انسان در برابر مشکلات است و هدف ادبیات پایداری به تصویر کشیدن چهرهٔ مظلوم و رنج کشیدهٔ مردمی صبور است که جنگ با اعضا و جوارح آنها پیوند خورده و قربانی مهاجمان شده‌اند. این مظلومان، مردان و زنان غیور و طلایه‌داران انقلاب‌اند که مقاومت آنان به ویژه پایداری این شیرزنان در پیشبرد اهداف عالی ملت‌ها نقشی سازنده داشته‌است.

در این باره نویسندگانی صاحب‌سبک، قلم‌فرسایی نموده‌اند که در ادبیات عربی می‌توان علی‌احمد باکثیر، نویسندهٔ بزرگ اسلامی یمن و در ادبیات فارسی، حسین فتاحی پیشگام ادبیات دفاع مقدس را نام برد. این دو ادیب - خود - طعم جنگ را چشیده‌اند و رمان‌هایشان گویای واقعیت‌هایی است که در دوران جنگ، رخ داده‌است. بر این اساس، رمان‌های سیرهٔ شجاع (علی احمد باکثیر) و عشق سال‌های جنگ (حسین فتاحی) بر محوریت عشق و حماسه نگارش یافته‌اند.

بنابراین در این مجال برآنیم که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، پایداری دو شخصیت برجسته یعنی «سمیه» در سیرهٔ شجاع و «نرگس» در عشق سال‌های جنگ را با «هدف» نشان‌دادن دلآوری‌های این دو زن در عرصهٔ پایداری و مقاومت و تأثیر عشق در این پایداری را مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۱- بیان مسئله

ادبیات هر ملتی ریشه در اعماق وجود انسان‌های آن مرز و بوم دارد و درون‌مایهٔ ادبیات پایداری معمولاً در آثاری دیده می‌شود که بیان‌کنندهٔ استبداد و ظلم کشورهای بیگانه علیه جوامع مسلمان است؛ چنین آثاری، تجلی‌بخش مظلومیت زنان و مردانی است که قربانی استعمار و چپاول دشمنان غاصب گردیده‌اند و انعکاس این آثار، نشان‌دهندهٔ مجاهدت‌های این مردم ستم-

دیده‌است. «سؤال اصلی» این تحقیق بررسی میزان شباهت دو رمان باکثیر و فتّاحی در به-تصویر کشیدن مقاومت دو شخصیت اصلی زن و بررسی عامل شکل‌گیری این پایداری و «فرضیه اصلی» آن، وجودِ وجوه شباهت بسیار، بین سمیه و نرگس به عنوان دو شخصیت اصلی و در قالب دو رمان اسلامی و دفاع مقدّس در ابعاد و زوایای مختلف از جمله نقش سازنده در پیش‌برد آرمان‌های انقلاب، تلاش همپای مردان در ترویج انقلاب، مایه آرامش خانواده، مقاومت در برابر اسارت شوهران و بردباری در رویارویی با حقایق است؛ در این دو رمان، عشق، دیدگاه دو نویسنده را که در ظاهر از یکدیگر دور هستند و افق‌های نگاه و پشتوانه‌های فرهنگی متفاوتی نیز دارند به یکپارچگی و یکسویه‌نگری می‌کشاند.

۱-۲- پیشینه تحقیق

کتاب «علی احمد باکثیر و القصة الإسلامية» به زبان عربی در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات احسان در تهران به چاپ رسیده که برگرفته از رساله دکترای حسن سرباز با عنوان «دراسة القصة الإسلامية فی الادب العربی المعاصر علی احمد باکثیر نموذجاً» است و تنها رساله موجود، پیرامون داستان اسلامی و حیات شخصی و ادبی باکثیر است که تأکیدشان بر دیدگاه اسلامی نویسنده بوده و به مسائل اجتماعی و توصیف و تحلیل آنها پرداخته‌اند.

علاوه بر این در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی نقد جامعه‌شناختی زن در رمان علی احمد باکثیر و احمد محمود» (کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، شماره ۱، سال ۱۳۹۱) رمان باکثیر با زمین سوخته احمد محمود از منظر نقد جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار گرفته‌است؛ بنابراین، این دو رمان، تاکنون در هیچ تحقیق علمی به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند که خود، حاکی از جدید بودن موضوع است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

نقش سازنده زنان در پیشبرد آرمان‌های هر جامعه و پایداری و مقاومت آنان در برابر مشکلات و مصائب زندگی، امری پذیرفتنی و انکارناپذیر است؛ لذا به تصویر کشیدن این مجاهدت‌ها در آینه ادبیات، ارج نهادن به همت زنان جامعه و بیان‌کننده اهتمام ادبیات معاصر به ترسیم حضور مثبت و مؤثر زنان در جامعه است.

۲- بحث

پس از بیان این مقدمه و در ادامه، بعد از تعریف مفهوم پایداری و گذری کوتاه بر حیات دو نویسنده و رمان‌های مورد پژوهش به بررسی تطبیقی دو شخصیت سمیه و نرگس خواهیم پرداخت و ابعاد مختلف پایداری در این دو شخصیت زن را نشان خواهیم داد.

۲-۱- تعریف ادبیات پایداری

ادبیات پایداری، تصویرگر مقاومت و ایثار مردان و زنان مظلومی است که با شرایط بحران‌زده جنگ، دست و پنجه نرم کرده‌اند و با تمام وجود در برابر ناملایمات ایستادگی نموده‌اند. «واژه مقاومت، برگرفته از ادبیات و فرهنگ عربی است و کاربرد «أدب المقاومة» به دهه شصت در ایران بر می‌گردد که معادل فارسی آن «ادبیات پایداری» است» (سنگری، ۱۳۸۰: ۱۸). «زادگاه ادب مقاومت در بستر حوادث است و معمولاً ناهمزیستی و مبارزه مردمی با استبداد داخلی یا هجوم خارجی در گسترده‌ترین شکل آن در بین پیروان یک مکتب و مذهب و یا ملت به وجود می‌آید» (امیری خراسانی، ۱۳۸۹: ۳۵).

«ادبیات مقاومت یا پایداری، ادبیاتی است که رنگی حماسی دارد و شامل سه محور اصلی: ۱- طرح آرمان‌ها و تفکرات ۲- بیان شجاعت و ستایش فتوحات و ۳- یادبود جنگ و سوگ-سرای» است (صنعتی، ۱۳۸۹: ۲۸).

ادبیات پایداری هرملت، شناسنامه تاریخی و جغرافیایی دارد؛ هر چند که می‌تواند جهان‌شمول؛ یعنی فرا زمان، فرا مکان، فرا زبان و فرا مخاطب باشد. در واقع ادبیات پایداری به گونه‌ای گسترده‌تر، ادبیاتی است که متعلق به جامعه مظلوم و مورد هجوم است و حوزه‌ای بسیار گسترده‌تر از ادبیات جنگ دارد؛ به طوری که پایداری در برابر همه عناصر از جمله: طبیعت و مظاهر آن، حکومت‌های بیگانه و غاصب، اندیشه‌ها و باورها را در برمی‌گیرد (سنگری، ۱۳۸۹: ۱۷ و ۱۸)؛ لذا پایداری به معنای عامیانه آن یعنی پاسداری از خویشتن و وطن است؛ وطنی که با حضور استعمارگران، عرصه زندگی را برای همگان از جمله زنان که دارای روحیه‌ای آسیب‌پذیرترند تنگ نموده است.

۲-۲- علی احمد باکثیر و حسین فتاحی در گستره حیات و ادبیات

۲-۲-۱- علی احمد باکثیر

«باکثیر» در پانزدهم ذی الحجه ۱۳۲۸هـ. ق برابر با ۲۱ دسامبر ۱۹۱۰ م، در جزیره سورویایای اندونزی دیده به جهان گشود (الخطیب، ۲۰۰۹: ۱۹ و ۲۰). او از نویسندگان اسلامی و بزرگ یمن بود و پس از یک دوره فعالیت ادبی در زمینه شعر به نمایش نامه نویسی روی آورد و در ادامه نیز با کسب تجربه‌ای بالا در عرصه نویسندگی، پا به دنیای رمان‌های پرجاذبه نهاد (کامبل، ۱۹۹۶، ج ۱: ۲۸۸).

باکثیر در اوان جوانی همسرش را بر اثر یک بیماری در مدت کوتاهی ازدست داد و مرگ او شاعر را غرق حزن و اندوه نمود؛ وی بعد از آشنایی با دختری مصری برای بار دوم ازدواج کرد؛ ولی همسر دومش نیز دچار بیماری شدیدی شد و پس از مدتی در گذشت؛ از این رو، وی قصایدی در رثای دو همسرش سروده و اعتراف می‌کند که این بحران تأثیر زیادی در ادبیاتش داشته است (البابکری، بی تا: ۵-۱۱).

علی احمد باکثیر صاحب آثار فراوانی در زمینهٔ رمان، نمایش‌نامه و شعر و نثر است که از جمله رمان‌هایش «الثائر الأحمر، سلامة القس، سيرة شجاع، وإسلاماه، الفارس الجمیل، ليلة النهر و عودة المشتاق را می‌توان نام برد» (غزای عمران، ۱۴۳۲: ۱۴۶).

سرانجام باکثیر، پس از گذشت یک زندگی پرفراز و نشیب ادبی و دینی و خلق آثار متنوع «در اول رمضان سال ۱۳۸۹ هـ ق برابر با ۱۰ نوامبر ۱۹۶۹ م» (خالد جوده، ۲۰۰۸: ۱۷) بر اثر حمله قلبی در مصر، دار فانی را وداع گفت (غزای عمران، ۱۴۳۲: ۱۴۶).

۲-۲-۲- حسین فتاحی

فتاحی در سال ۱۳۳۶ هـ.ش در روستای حسن آباد یزد، دیده به جهان گشود (کاشفی خوانساری، ۱۳۷۸: ۱۴) و پدرش کشاورز و بنا و روضه‌خوان بود. او تحصیلات ابتدایی‌اش را در روستا گذراند و پس از پایان تحصیلات ابتدایی با پدرش جهت یادگیری حرفه به تهران رفت و در آنجا مشغول بنایی شد.

فتاحی سال ۱۳۵۷ در اوج جریان انقلاب و به هنگام تحصیل در دانشگاه در یکی از مدارس تهران معلّم ریاضی بود که جرّقهٔ اولیهٔ نویسندگی‌اش از همان جا آغاز شد و رمان «مدرسهٔ انقلاب» را که بر پایهٔ حقایق انقلاب و خاطرات او بنا شده است، به نگارش در آورد که در سال ۶۲ به چاپ رسید (همان: ۱۸).

بر این اساس، فتاحی از برجسته‌ترین پیشگامان قصه‌نویسی معاصر در عرصهٔ انقلاب و دفاع مقدّس است؛ وی به دلیل لمس و حضورش در دوران جنگ، دستی توانا در نوشتن مضامین جنگی دارد و گویا رمان‌هایش از جمله عشق سال‌های جنگ، بیان‌کنندهٔ واقعیّت‌های آن دوران است.

فتاحی رمان‌های دیگری همچون: قصه‌های جنگ، مدرسهٔ انقلاب، راهزن‌ها، بچه‌های سنگان، شاگرد اول کربلای ۵، پسران جزیره، یک پله بالاتر و ... را نیز در کارنامه دارد (همان: ۲۱ - ۲۹).

۲-۳- کوتاه از دو رمان

۲-۳-۱- سیره شجاع علی احمد باکثیر

رمانی تاریخی است و پیرامون انتقال حکومت از آخرین خلفای دولت فاطمی از جمله عاضد به ایوبیان بوده و از درگیری‌های بین شاور و ضرغام بر سر حکومت و آشفتگی‌هایی که ضررهای فراوانی به سرزمین‌های عربی و مسلمانان وارد کرد، کلام می‌راند؛ اما در پس‌لایه‌های درونی‌اش رمانی است که بیان‌کننده واقعت آن روز مصر، یعنی انتقال حکومت از ملک فؤاد و فاروق به جمال عبدالناصر و دعوتی به سوی هم‌اندیشی بین نظام و حرکت اسلامی است که نتیجه آن رسیدن به استقلال حقیقی است (البابکری، بی‌تا: ۱۹۳-۱۹۶).

ماجرای داستان، علاوه بر تصویرگری ایام جنگ از زاویه‌ای دیگر، نشان‌دهنده فداکاری زنان است و نکته برجسته‌تر آن عشق و دلدادگی بین شجاع و سمیه است که قهرمانان اصلی داستان هستند و تا آخرین لحظات، پایبند به عشق و اهداف آرمانی خویش‌اند و پایداری در برابر سختی‌های جنگ و فراق و مقاومت‌ها را سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند.

۲-۳-۲- عشق سال‌های جنگ حسین فتاحی

رمان *عشق سال‌های جنگ*، رمانی حماسی-عاطفی است که به درگیری‌های موجود در کردستان و هجوم عراقی‌ها به مرزهای ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ می‌پردازد. در فراز و نشیب جنگ و اغتشاشات، عشق و دلدادگی موج می‌زند؛ عشقی که به معنای تام، مقاومت بی‌حد و حصر است. حدیث عشق و آن هم عشق آسمانی و شیفتگی حمید و نرگس و رشادت‌های آنان، دوشادوش هم برای دفاع از مرز و بوم و آئین‌شان با دنبال کردن آرمان‌های مقدس و ایمان و توکل به خدا.

نرگس دختری پرشور و اهل کرمانشاه و نشان کرده پسرعمه پزشکش اردلان است؛ وی در این میان با حمید که جوانی سپاهی و اهل تهران است آشنا می شود؛ نرگس با دیدن حمید می - اندیشد که آرمان هایش در کنار او تحقق می یابند نه در تن دادن به ازدواج با اردلان. سرانجام با وجود مخالفت های پدر نرگس، حمید توانست نظر او را جلب کند و مراسم ازدواج شان به خوبی صورت گرفت. زمان زیادی از مراسم شان نگذشته بود که حمید مفقود - الاثر می شود و بعد از مدتی نرگس به هنگام دیدار حمید با صحنه ای دلخراش روبه رو می شود؛ صورت حمید بر اثر اصابت خمپاره کاملاً متلاشی و نابینا گشته بود. نرگس در مقابل واقعیتی که با آن رو به رو بود بردباری کرد و حمید را با تمام آرمان هایش به مانند گذشته می ستود و به جای عشق زمینی در قلبش عشقی آسمانی را پروراند و در پایان، با مرگ اردلان به دلیل سقوط در دره، حمید و نرگس با آرامش به زندگی مشترکشان ادامه دادند.

۲-۴- بررسی تطبیقی دو شخصیت «سمیه و نرگس»

درسیره شجاع و عشق سال های جنگ، شخصیت های زن بسیاری نقش آفرینی می کنند که هر کدام الگو و مثالی از پایداری زنان هستند؛ اما در این مجال، دو شخصیت برجسته و اصلی یعنی «سمیه و نرگس» مورد بررسی قرار می گیرند.

۲-۴-۱- زنان منتظر و چشم به راه

باکثیر و فتاحی از جمله نویسندگانی هستند که پایداری زن را در دوران جنگ به تصویر کشیده اند؛ زنانی که در دوره ای از تاریخ، نادیده انگاشته شدند و گویی صبوری و مقاومت آنان برای این دو ادیب، قابل تأمل است. باکثیر که خودش طعم تلخ چشم انتظاری در فراق همسرش را چشیده آن را به خوبی در بازیگران داستانش القا نموده؛ چشم انتظاری و عشقی که تا پایان عمر از آن فارغ نشد.

فتّاحی نیز به‌نوعی دیگر، درد و رنج خودش را منعکس می‌کند و از کاراکترهای جوان، در پردازش داستانش بهره‌می‌برد و مفهوم عشق، نه تنها در درون و وجود شخصیت‌های زن، بلکه در عنوان رمان و در قالب عشقی معنوی با عنوان «عشق سال‌های جنگ» تداعی می‌یابد؛ عشقی که حاکی از شیفتگی به وطن و پاسداری از آن است. او می‌گوید: «به این وسیله می‌خواستم از تجربیات و وقایع زندگی‌ام بگویم. از طرفی هم، احساس وظیفه بود» (اشتهاردی، ۱۳۷۳: ۱). «انگیزه‌ام بی تفاوت نبودن است؛ شعله‌های عشقی که از سینه‌هایی زبانه کشیده بود و دلم می‌خواست آنها را ضبط تصویری کنم و به صورت رمان دریاورم. به نظر می‌بی تفاوت بودن نویسنده پذیرفتنی نیست؛ بی توجّهی به سرنوشت مردمی که در میان آنها زندگی می‌کنند و وقایعی که در دوره تاریخی زندگی او رخ داده است» (فتّاحی، ۱۳۷۴: ۱).

باکثیر این فراق را چنین توصیف می‌کند: سمیه به خاطر دل بستگی‌اش به شجاع، روزها و شب‌ها را سپری می‌کرد تا اوضاع نابسامان جنگ و عملیات شجاع به پایان‌رسد و به خواستگاری او بیاید؛ پدر سمیه نیز به دلیل مشکلاتی که با شاور (پدر شجاع) برسر امور کشور داشت با ازدواج آنها مخالف بود؛ لذا مخالفت پدر از سویی و عملیات شجاع از سوی دیگر، سبب به تعویق افتادن مراسمشان می‌گشت؛ اما عشق این دو به همدیگر عشقی دیرینه و ریشه در قدیم داشت:

سمیه و شجاع، با نسبت خویشاندی (دخترخاله و پسرخاله) از همان کودکی همدیگر را می‌شناختند «أحبته منذ كانا صغيرين يلهبان معا في البيت و الشارع، فرما لا يعدو انجذاب الصبية إلى رفيق صباها الذي تجمعها به القرابة و الرحم، غير أنها تذكر أن أخويه طيتا و سليمان كانا يتحبان إليها أيضاً، فكانت تعرض عنهما و لا تقبل إلا عليه. لأنه كان أصبح منهما وجها و أرق حديثاً. و لكنها تدرك يقيناً أن حبها الصحيح» (باکثیر، بی‌تا: ۷۱)؛ سمیه، شجاع را از دوران کودکی که با هم در خانه و خیابان بازی می‌کردند، دوست داشت. ارتباط بیشتر آنها به خاطر نسبت خویشاوندی بود؛ اما سمیه به یاد می‌آورد که دو برادر دیگر شجاع، طی و سلیمان نیز به او

علاقه داشتند؛ ولی به آنها جواب رد داد و تنها شجاع را پذیرفت؛ چون او هم از لحاظ قیافه و هم خوش کلامی برتر از آن دو بود؛ سمیه درک می کرد که یقیناً شجاع او را دوست دارد. نرگس نیز به مانند سمیه که تنها شجاع را شریک زندگی اش برگزیده بود؛ احساس می کرد حمید تنها کسی است که می تواند با او خوشبخت شود و در راه آرمان های انقلاب همپای هم، گام بردارند: شبانه روز، چشم به راهش بود و مشکلات جنگ و درگیری های پی در پی از یکسو و مخالفت پدر نرگس از سوی، سبب به تأخیر افتادن این انتظارها بود. «آن دو برای رسیدن فرصتی مناسب انتظار می کشیدند و منتظر رسیدن روز و ساعتی که بشود از عقد و عروسی حرف زد. دقیقه هایی که لافل ذهنشان مشغول درگیری ها و عملیات نباشد. آن ها صبر کرده بودند و هر روز حادثه ای تازه پیش می آمد و آن لحظه فراغت هیچ گاه پیدا نشده بود» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۷).

در ادامه مخالفت های خانواده سمیه در سیره شجاع، شجاع هر بار که از عملیاتش برمی گشت نزد خاله اش امینه می رفت تا شوهرش را راضی نماید «فطفقوا يتحدثون فی أمور شتی، ثم استدرجهما بلطف إلی حدیث الزواج، ففاتح خالته برغبته فی تعیین موعد الزفاف، فقد طال انتظاره لذلك و کاد صبره أن ینفد من تأجیله مرة بعد مرة، فوعده خالته بأن تکلم أبوالفضل فی ذلک» (باکثیر، بی تا: ۴۱)؛ در مورد امور مختلف، صحبت می کردند تا این که صحبت شان به ازدواج کشیده شد. خاله اش در مورد تعیین زمان مراسم عروسی سر صحبت را باز کرد؛ شجاع همچنان انتظار می کشید و کاسه صبرش لبریز شده بود؛ خاله اش قول داد که با ابوالفضل (پدر سمیه) در این باره صحبت می کند.

سمیه با بردباری به امید رسیدنش به شجاع، روزگاری گذراند و در امور مملکتی با تمام نیرو و فعالیت می کرد و به انتظار آمدن شجاع با مقاومت بیشتری به امور رسیدگی می کرد. سرانجام بعد از گذشت زمانی طولانی، خانواده شجاع، کدورت ها را کنار نهادند و به خواستگاری آمدند

و بالاخره مراسم ازدواج آن دو سرگرفت و «زفت سمیة إلی شجاع فی موکب من شعاع و تجاوبت الأنعام و تراقصت الأحلام و نعم الحب بطیب القرب و طاب الوصل و اجتمع الشمس و نادى المحب و لبي الحبيب» (باکثیر، بی تا: ۱۰۵)؛ سمیة به همسری شجاع درآمد؛ در مرکبی از نور و نوای موسیقی و رقص و تالو آرزوها؛ بوی خوش وصال و نزدیکی چه عاشقانه است؛ وصل آن دو به نیکی انجام شده و جمع‌شان جمع شد و و عاشق صدا زد و معشوق لبیک گفت. نرگس هم برخلاف افکار اطرافیان که او بالاخره از انتظار حمید دلسرد می‌شود؛ لحظه‌ای از این چشم به راهی فارغ نبود. سرانجام صبر و مقاومت نرگس به فرجام رسید و حمید به خواستگاری‌اش آمد. «اگرچه برای آقا یوسف (پدر نرگس) سخت بود که دخترش را به جوانی بدهد که تا آن روز او را نه دیده بود و نه می‌شناخت؛ ولی حضور حمید تأثیر خوبی روی آقا یوسف گذاشت و کار را به نتیجه رساند. اختر مادر نرگس گفت: إن شاء الله مبارکت باشد، پدرت قبول کرد» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۱۲۵ و ۱۲۶) و مراسم عقد آنان با رضایت پدر نرگس و در فرصتی مناسب برگزار شد.

از دیدگاه باکثیر و فتاحی، زنان مرز و بومشان اسطوره از خود گذشتگی‌اند؛ گویا پایداری زنان در دوره‌ای از تاریخ در کل جهان چه در میان عربها و چه در میان ایرانیان فراگیر بود. این دو زن در پی انقلاب، با هدفی مشترک، چنین فراقی را به دوش می‌کشند؛ فراقی که مسبب اصلی‌اش حضور استعمارگران و تحمیل جنگ بر سرزمین‌شان است. بدین خاطر باکثیر و فتاحی با توصیفی نیک از سمیة و نرگس به پایداری چنین زنانی آن هم در اوان جوانی و شروع زندگی مشترک ارج می‌نهند و این عشق است که آنان را چنین به صبوری فرا خوانده است.

۲-۴-۲- زنان مقاوم مایه آرامش خانواده

گاهی مقاومت، به گونه‌ای است که انسان در شرایط سخت ایستادگی می‌کند و سبب آرامش خانواده و اطرافیان از نگرانی‌های پیش آمده می‌شود؛ یعنی کنترل خود در اتفاقات ناگوار و امید

دادن به دیگران؛ لذا با کثیر و فتّاحی از زنانی سخن می‌گویند که در شرایط بحران زده جنگ علاوه بر تحمّل رنج‌های خویش، تسلی‌بخش اطرافیان نیز بودند.

پدر سمیه در بازگشت از مأموریت، دیر کرده بود و مادرش بی‌تاب او بود؛ سمیه با اینکه در شرایط خوبی نبود و علاوه بر نگرانی پدر، دل شوره شجاع را نیز داشت؛ اما همچنان با سخنانی آرام‌بخش به مادرش دل‌داری می‌داد «لا تقلقی یا سیدی فسیعود سیدی غدا فی الصباح... لعلّه رأی من الحکمة ألا یرعرض نفسه لأخطار الطریق فبقی عند أخی الفضل فی بیته» (با کثیر، بی‌تاب: ۱۱)؛ نگران نباش مادر من! پدرم فردا صبح برمی‌گردد؛ شاید صلاح دیده که به خاطر خطرهای راه و اوضاع نابسامان جنگ، پیش برادرم بماند.

سمیه در آن شرایط به جای ناله و فغان؛ غم و غصه خود را فرومی‌برد و با سخنانی امیدوارانه مادرش را آرام می‌کند که این نشان از مقاومت او در برابر غم‌های روزگار دارد.

نرگس همانند سمیه با وجود داشتن کوهی از غم، همچنان خنده بر لبانش شکوفا بود و زمانی- که حمید، مفقود الاثر شده بود، با وجود اینکه خودش از فراق حمید می‌سوخت به مادر حمید امید می‌داد که او بازمی‌گردد و زنده است «پیرزن با این که در تنهایی، خون می‌گریست و گاه ساعت‌ها اشک چشمانش خشک نمی‌شد؛ در حضور نرگس، پیوسته لبخند بر لب داشت» (فتّاحی، ۱۳۸۸: ۲۷۹).

بنابراین سمیه و نرگس در برابر مشکلات آن‌قدر مقاوم بودند که با اظهار خونسردی خود از اضطراب اطرافیان می‌کاستند؛ به طوری که عشق به همسر، توان تحمّل آنان را مضاعف می‌کرد.

۲-۴-۳- زنان طلایه‌داران انقلاب

«زن مسلمان به مقامی از ایثار و فداکاری و شرف و عزّت، رسیده است که سهم او در مبارزه با طاغوت و استکبار جهانی اگر از مردها بیشتر نباشد به طور قطع، کمتر هم نیست؛ شاید بتوان- گفت که سرپروزی انقلاب، شرکت فعال زنان مسلمان بوده است و زنان از خدمت شبانه‌روزی

در پشت جبهه و تدارک مالی در حدّ توان خود، دریغ نداشته و دوشادوش مردان در مبارزه و خدمت به انقلاب و جنگ، مجروحان و جانبازان، عمل کرده‌اند» (آذری قمی، ۱۳۷۲: ۳۴).

باکثیر این گونه از ذکاوت سمیه در امور کشور و روحیه مبارز او صحبت می‌کند: «سمیه فتاة رقيقة الحس الشعور، تدرك ببصيرتها أكثر مما تدرك بذكائها» (باکثیر، بی تا: ۶۷)؛ سمیه دختری با احساسات عمیق و هوش و ذکاوتی بالا بود که مسائل را به خوبی درک می‌کرد؛ به همین دلیل پدرش از قاضی فاضل خواسته بود «فقد طلب إليه أن يعلم ابنته القرآن و فقه» (باکثیر، بی تا: ۷۳)؛ به دخترش قرآن و فقه بیاموزد.

«أنها تنطوى على شجاعة فى القلب و قوة فى الإرادة، تظهر عند الشدائد و الملمات» (باکثیر، بی تا: ۶۷ و ۶۸)؛ سمیه دارای شجاعت قلب و اراده‌ای بی نظیر بود؛ این دو ویژگی در او به هنگام رویارویی با سختی‌ها و مشکلات، کاملاً بارز می‌شد. همچنین «الاهتمام بمشاركتة فى همومه و شواغله العامة» (باکثیر، بی تا: ۶۸)؛ او در برنامه‌ها و امور کلی با پدرش مشارکت می‌کرد. «هو يجد من راحة القلب و طمأنينة النفس كلما أفضى إليها بذات نفسه بين جدران بيته فوق ما يجد من خاصة أصحابه فى مجتمعاتهم السرية» (باکثیر، بی تا: ۷۰)؛ سرانجام پدرش نسبت به او اطمینان قلبی یافت؛ لذا در تمام زمینه‌های حکومتی با او مشورت می‌کرد و وی را در جریان امور سرّی جلسات محرمانه قرار می‌داد و حتّی وی را رازدارتر و برتر از یارانش می‌دانست..

باکثیر در مورد تلاش مستمر زن برای فعالیت در امور سیاسی و اجتماعی بیان می‌دارد: زن به مانند مرد نیست و مرد نیز هرگز جای زن قلمداد نمی‌شود؛ اما نباید حقوق زن، پایمال شود و باید توازن رعایت گردد و مرد به زنش اجازه ورود به اجتماع بدهد تا در کنار او به امور واقف شود (بهی، ۲۰۰۰: ۱۳۸) و چنین است که قابلیت زن و توانایی هایش برای همگان اثبات می‌شود.

نرگس همچون سمیه «دختری تیزبین و دقیق بود و حسی قوی در کشف حالت‌های افراد داشت» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۲). او به فعالیت‌های بسیاری می‌پرداخت «زمانی که اوج درگیری‌ها و شدیدترین حملات، متوجه سپاه و بسیج بود و هر روز، گروه گروه کشته و زخمی به بیمارستان‌ها روانه می‌شدند؛ دخترانی مثل نرگس تصمیم گرفتند علاوه بر کار روزانه در قسمت تبلیغات یا تدریس در مدارس، شب‌ها به بیمارستان برای پرستاری از مجروحان عملیات بروند» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۱).

در کنار کارهای سپاه و رسیدگی به امور دفاعی «به پیشنهاد مسوول بنیاد شهید تهران به قسمت مددکاری آنجا رفت. از صبح که می‌رفت آن قدر مسئله و مشکل وجود داشت که گاه تا شب در بنیاد می‌ماند؛ ولی خوشحال بود که در حل مشکلات خانواده شهیدان به آن‌ها کمک می‌کند، این کار زخم‌های درونی نرگس را التیام می‌بخشید (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۹۷-۲۹۹). وی آن قدر به حال مردم دیارش غم اندود بود که «بارها و بارها بر مظلومیت بچه‌هایی که در کردستان می‌جنگیدند گریه می‌کرد» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۰) و این از عشق نرگس به وطنش قبل از آشنایی با حمید خبر می‌دهد.

گویا فتاحی خاطرات بچه‌های انقلاب و تلاش‌های آنان جهت پخش اعلامیه سر کلاس‌هایش را در نرگس جلوه گرمی کند و این کارهای دفاعی و تبلیغاتی را به شخصیت زن داستانش واگذار کرده است؛ زنانی که در اوان جوانی، چهره کریه جنگ را پیش روی شان دیده‌اند و از هیچ تلاشی دریغ نمودند تا شاید از این آسفتگی نجات یابند.

شجاع، تصمیم گرفت کار با اسلحه را به سمیه بیاموزد؛ زیرا سمیه توان مبارزه و انجام کارهای دفاعی را داشت. «أی شیء دفعک إلی هذا یا شجاع؟ یقول لها: منذ شهد ما حدث للنساء من الترویح حین غزا الفرنج البلاد، فهتکوا أعراض کثیر من الحرائر لعجزهن عن الدفاع عن أنفسهن و لکن لم تتح له فرصة لتنفیذ ذلك حتی الیوم» (باکثیر، بی تا: ۲۳۹)؛ شجاع! چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ زمانی که دیدم بیگانگان به زنان بی پناه حمله کردند و آنان را مورد هتک

حرمت قراردادند و زنان در برابرشان قادر به دفاع نبودند بر این کار مصمم شدم؛ اما تا امروز فرصتی نیافتم و حالا وقت یادگیری ادوات جنگی رسیده‌است. «استحسنست سمیة الفكرة فی الحال. أحست سمیة بحماسة عجیبة لما سمعت من زوجها و بدأت تتدرب علی الرمایة» (باکثیر، بی تا: ۲۳۹ و ۲۴۰)؛ سمیه فکر شجاع را تحسین می کرد؛ وی با شنیدن سخنان شوهرش، عشقی عجیب به دفاع از وطن داشت و شروع به تمرین تیراندازی نمود.

در این سو نرگس نیز برای دفاع و پاسداری از وطنش، کار با اسلحه را در سپاه آموخته بود؛ گویی عشق به وطن او را نیز به یادگیری سوق داده بود. روزهای جنگ، نرگس در سپاه و بسیج، فعالیت می کرد و زمانی که هنوز با حمید آشنا نشده بود نگاهیانی هم می داد. در شبی، حمید در جاده ای قدم می زد؛ ناگهان در تاریکی صدایی شنید: «کسی از میان درختان صدا زد: ایست، اسم شب. حمید تازه متوجه شد که این صدا، صدای زن است. لحظاتی سکوت حاکم شد و بعد صدای کشیده شدن گلنگدن آمد؛ اول لوله تفنگ و بعد زنی سیاه پوش را از پشت بوته‌ها دید و آن زن کسی نبود جز نرگس. نرگس همان طور که لوله تفنگ را به طرف او گرفته بود با بی سیم از سپاه کمک خواست و حمید از ترس با اینکه می دانست باید اسم شب را بگوید زبانش بند آمده بود» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۴۱). در آن زمان، حمید و نرگس همدیگر را نمی شناختند و بعدها که در سپاه با هم آشنا شدند؛ حمید و دیگران کار او را تحسین کردند چون «او وظیفه اش را انجام داده بود و دلیلی برای عذرخواهی وجود نداشت» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۴۳). در واقع «از جمله قوت‌های کار، هنگامی است که نرگس اسم شب را از حمید می پرسد و ابهت دخترگردد با تمام شجاعت او به گونه ای بسیار زیبا به نمایش گذاشته می شود» (درودیان، ۱۳۷۵: ۵۹).

بنابراین هر دو نویسنده، فعالیت‌های خطیر را بر دوش زنان، نهاده‌اند تا بگویند دیگر افکار جاهلی درباره زنان، جایی ندارد و آنانی که در دوره‌ای زن را چون کالایی بی مصرف و موجودی منزوی و خانه نشین می دانستند سخت در اشتباهند؛ چون این زن به عنوان هسته اصلی خانواده

همان گونه که امور منزل را به خوبی مدیریت می کند؛ در شرایط جنگ نیز از عهده سخت ترین امور دفاعی برمی آید؛ فقط باید زمینه مشارکت شان فراهم گردد.

۲-۴-۴- زنان، اسوه پایداری و مقاومت

باکثیر و فتاحی در کنار توصیف فضای جنگ و پیامدها و آسیب های آن، زنان را با القاب و وصف های بی بدیلی در عمق داستان قرار می دهند و گاه پایداری زن، مرکزیت داستان را در دست می گیرد؛ اینان خواسته اند با بیانی هنری، حق زنان مظلوم را از ابرقدرتان بستانند؛ زنانی که در دوران جنگ تاوان زیادی دادند.

سمیه با مقاومت تمام به امید بازگشت شجاع، روزگار را سپری می کرد و نگرانی های این زن هر روز بیشتر می شد؛ چون شجاع به اسارت بیگانگان درآمده بود.

«هذه سمیه فی دار أیها بالفسطاط فی هم و قلق، وإنها لتخفی من ذلک أضعاف ما تبدیه : تری ما حال حبیبها الآن و هل یعود؟ و متی یعود؟» (باکثیر، بی تا: ۱۲۴)؛ او در فسطاط در منزل پدرش، چشم انتظار شجاع بود؛ وی دل نگرانی اش را از اطرافیان مخفی می داشت و فکرمی کرد که حال محبوبش چگونه است. آیا بازمی گردد؟ کی باز می گردد؟ «ولکن هیهات. کانت لا تفتأ تتقرب الأنباء فی کل لحظة عسی بشیر تسمعه یقول: عاد شجاع!» (باکثیر، بی تا: ۱۲۶)؛ این چنین او هر لحظه اخبار را دنبال می کرد و امیدداشت که بگویند: شجاع برگشت.

نرگس هم شرایط سمیه را داشت؛ دوری و فراق حمید، عرصه را بر او تنگ کرده بود؛ حمید «در درگیری های کردستان توسط نیروهای بیگانه محاصره و اسیر شده بود» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۴۸). «نرگس به سپاه زنگ می زد؛ آنها هر بار چیزی می گفتند. یک بار گفتند: برگشته اند و در راهند. بار دیگر گفتند: در سپاه کامیاران مانده اند؛ هنوز درگیری تمام نشده. آخرین خبر این بود که: دوباره چند گروه را به دنبال اسرا به منطقه فرستاده اند. دو نفری هم که اسیر شده بودند،

مهاجمان راکشته و فرار کرده‌اند و یکی‌شان زخمی است. هر بار فکر نرگس پریشان‌تر می‌شد» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۷۰).

در این میان خبر دادند که حمید زخمی شده و با هلیکوپتری برای مداوا اعزام ارومیه بوده که هلیکوپتر در میانه راه آتش گرفته و خبری از جنازه حمید نیست و نرگس به همراه مادر و برادرش مسعود به محل حادثه رفت «چشم نرگس به تکه‌های سوخته هلیکوپتر افتاد؛ در میان سنگ‌ها و تکه‌های آهن دنبال حمیدش می‌گشت. مسعود گفت: ول کن نرگس جان! همه جا را گشته‌ایم. آنچه آن لحظه بر وجود نرگس سنگینی می‌کرد؛ غیبت حمید بود و سرنوشت نامشخص او و این که خدا می‌داند با آن پیکر مجروحش کجا افتاده و چه شده است» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۴۲). بنابراین، آیا عشقی غیر از عشق معنوی می‌تواند زنی را چنین دل‌بسته همسر خویش گرداند؛ به طوری که در هر حالتی همسرش را همراهی کند؟

سمیه به خودش دل‌داری می‌داد که شجاع برمی‌گردد؛ او از افرادی که از جنگ یا اسارت باز- می‌گشتند؛ سراغ شجاع را می‌گرفت. روزی دید که «المندوب رجع إلى القاهرة و ليس معه شجاع. لك الله أيها البطل! أي شيء آخرك؟ و من ذا يصدقني خبرك؟ يقول المندوب: إنه الح عليه أن يصحبه، فأبى و سأله أن يسبقه و وعده أن يلحقه، ليت هذا لم يجيء، فما زادني بجيئه إلا قلقا على قلق» (باکثیر، بی‌تا: ۱۲۶)؛ مندوب (فرستاده شاور) به قاهره بازگشت و شجاع همراهش نبود. ای قهرمان، خدا همراه و پناه تو باشد چرا دیر کردی؟ چه کسی خبرت را تأیید- می‌کند؟ مندوب گفت که وی به شجاع اصرار کرد تا همراه او برگردد؛ اما شجاع نپذیرفت و از مندوب خواست که خودش زودتر برگردد و به او قول داد که در پی او می‌آید. (سمیه با خود می‌گفت): کاش این مندوب نمی‌آمد؛ با آمدنش نگران‌ام را بیشتر کرد.

نرگس نیز «خود را دل‌داری می‌داد و در دل می‌گفت: نباید فکر بد به دل راه دهم. باید بیشتر بگردم و پیدایش کنم» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۸۰). «در تهران به تعاون سپاه رفت و مشکل خود را با مسئول آنجا در میان نهاد و با اصرار، لیست تمام مجروحانی که از درگیری‌های کردستان در

بیمارستان‌های تهران بستری بودند را در اختیار او گذاشتند. همان روز کارش را شروع کرد. ولی به هر بیمارستانی که می‌رفت از ورود چنین بیماری اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. کمی فکر کرد؛ نباید ناامید می‌شد. تصمیم گرفت برود کرمانشاه، بچه‌هایی را که در آن درگیری بودند پیدا کند و مآوِقع را از آن‌ها بپرسد» (فتّاحی، ۱۳۸۸: ۲۸۵ و ۲۸۶). این شواهد بیان‌کننده آن است که سمیه و نرگس روزهای بسیار سختی را پشت سر گذاشتند که کمتر کسی در این شرایط، تاب تحملش را دارد؛ این دو زن، صبورانه مقاومت می‌کردند و هر لحظه به امید آمدن شوهران‌شان، گوش به زنگ بودند و عشق به همسر بود که پیوسته بارقه‌های امید را در وجودشان شعله‌ور نگاه می‌داشت.

۲-۴-۵- زنان، تکیه‌گاه محکم مردان

باکثیر و فتّاحی دیدی روشن‌بینانه به ظرفیت وجودی زنان در رویارویی با موانع زندگی داشته‌اند؛ مشکلاتی که گاه مردان از تحمل آن به ستوه می‌آیند؛ اما این دو نویسنده، سمیه و نرگس را نمادی از زنان وطن خویش به تصویر کشیده‌اند که برای شوهران‌شان به منزله تکیه‌گاهی محکم در تمامی شرایط بودند.

سمیه با وجود تحمل سختی‌های گوناگون به هنگام دیدار شوهرش خود را می‌آراست تا او متوجه نگرانی و مصائبش نگردد. روزی خدمتکار منزل پدری‌اش خبر داد: شجاع آمد. سمیه از او خواست کمکش کند تا آماده شود «عرا سمیه ما عراها من ذهول و ارتبک. ألیست فرحة؟ بلی! إن فرحها لعظیم و لکن هلا تأخر قليلا حتّی تتهیا للقائه؟ ناولینی الحلة. التی یحبها زوجی اللازوردیه. ساعدینی شعری! ناولینی المشط. قنینه العطر. أین عقدی اللؤلؤی؟» (باکثیر، بی‌تا: ۱۲۷)؛ سمیه پریشانی و بهت خود را رها کرد (شجاع از خدمتکار پرسید) سمیه شاد نیست؟ بله! بسیار خوشحال است. ولی چرا کمی طول کشید تا به دیدن شجاع بروی؟ لباسم را بده. همسرم لباس لاجوردی مرا دوست دارد. شانه بیاور و کمکم کن موهایم را ببندم. شیشه عطر. گردنبند

مرواریدم کجاست؟ سمیه خود را آراست تا شجاع احساس کند او در آرامش تمام بوده‌است و ذره‌ای نگران حال سمیه نشود؛ زیرا عشق به همسر در وجود سمیه مانع آن است که بتواند حتی برای لحظه‌ای سبب ناراحتی و آشفتگی خاطر شجاع شود.

سمیه برای آرامش شوهرش در بسیاری مواقع هر چند در اشتباه شوهرش، سکوت می‌کرد؛ روزی «أقبل شجاع علی زوجته یقول: اطمئنی الآن یا حبیبتی و ثقی أن أبی لا یکذب أبدا. فنظرت سمیه إلی زوجها فی رقة و عطف و لکنها لم تجب» (باکثیر، بی‌تا: ۱۳۸)؛ شجاع نزد همسرش آمد و گفت: محبوبم! الآن مطمئنم که هرگز پدرم دروغ نمی‌گوید. سمیه نگاه رقت باری به او افکند و حرفی نزد. سمیه با این که از خیانت‌های پدر شجاع، آگاه بود؛ اما در آن لحظه صلاح دید که سکوت کند تا شوهرش از کارهای پدرش شرمگین نشود.

نرگس نیز به خاطر حمید بسیاری از شروط و زخم‌زبان‌های پدرش را پذیرفت «آقا یوسف گفت: می‌دانی که اردلان پسرعمه‌ات آمده بود خواستگاریت؛ به مادرت گفتی با این وصلت موافق نیستی! حالا جوانی که نمی‌شناسمش کسی را فرستاده خواستگاریت. با این موافقی؟ - بله پدر! این تو هستی که باید با این جوان زندگی کنی نه من! می‌دانی داری کسی را انتخاب می‌کنی که پاسدار است. از اوضاع هم خبرداری، خبر درگیری‌ها را هم که می‌شنوی. نرگس مفهوم حرف پدرش را متوجه شده بود که داری دکتری را رد می‌کنی، داری زندگی راحت را کنار می‌گذاری. بعداً نیایی از پیش آمدهایی که برایت پیش می‌آید بنالی!» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۳۶).

نرگس باید سرعهد و پیمان‌ش می‌ماند؛ تا جایی که وقتی حمید مفقود شده بود جرأت حرف زدن به پدرش را نداشت «نرگس فکر کرد به خانه‌شان زنگ بزند؛ ولی منصرف شد. فکرمی کرد در خانه همه از او دلگیرند و حالا همه کاسه کوزه‌ها را بر سر او خواهند شکست» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۷۰). حتی زمانی که مادرش پرسید «نمی‌خواهی بگویی چه شده؟ برای حمید آقا اتفاقی افتاده؟ نه، چیزی نیست، مثلاً این که زخمی شده!» (فتاحی، ۱۳۸۸: ۲۳۵). وی می‌ترسید که

پدرش با او برخورد کند و بگوید انتخاب خودت بود و باید به پایش بمانی. زمانی هم که خبر پیدا شدن حمید رسید « شماره خانه‌شان را گرفت ولی ناگهان پشیمان شد و نمی‌خواست تا با چشم خود ندیده، چیزی به پدر و مادرش بگوید» (فتّاحی، ۱۳۸۸: ۳۳۹).

باکثیر، مفهوم اسلامی و ایمان به خالق یکتا را به زیبایی از زبان سمیه بیان می‌دارد و در این - جاست که زن داستان را به عنوان عنصر هدایت‌گر مرد، قرارداد است. وی معتقد است «اسلام نیروی بزرگ و قدرتمندی است و انسان‌ها برای هدایت بدان نیازمندند؛ بر من نیز به عنوان یک ادیب واجب است که همگان را به اسلام و ایمان به آن فراخوانم؛ مهم‌تر از این، انسانی که به اسرار و غیب، ایمان نداشته باشد قلب و روحش محجور و محصور امور دنیوی است؛ پس بر ماست که برغیب و نهان، ایمان آوریم» (بدوی، ۱۹۸۱: ۳۲).

«هكذا اطمأن ضميره إلى صواب ما فعل، هو يقول: سلمت لي يا سمية يا حبيبة الروح والقلب و الله ما أدري ماذا كنت أفعال لولاك» (باکثیر، بی تا: ۱۵۳)؛ این چنین شجاع از درستی کارش مطمئن گشت و گفت: سمیه، راه را نشانم دادی. به خدا قسم اگر تو نبودی نمی‌دانستم چه کار باید انجام دهم. سمیه چنان آرامشی به شجاع داده بود که او تردید نداشت بهترین کار را انجام داده است؛ بنابراین، عشق، این چنین عامل ایجاد الفت بین آن دو شده است.

نرگس نیز همانند سمیه، محرم اسرار و تکیه‌گاه حمید بود؛ حمید در هر کاری از مشورت و کمک‌های نرگس بهره‌می‌برد و از زمان آشنایی با نرگس چنان آرامشی یافته بود که با خود قرار گذاشته بود «نرگس را به عنوان همراه و شریک زندگیش از تمام مسائل و مشکلاتش آگاه‌سازد و از مأموریتی که به او محول می‌شود نرگس را در میان بگذارد» (فتّاحی، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

بنابراین، باکثیر و فتّاحی در کنار عشقی پاک و رعایت حریم اخلاقی زن و مرد از زنانی سخن به میان می‌آورند که در شرایط سخت جنگ، نیروی تعقل‌شان بیش از نیروی عاطفی‌شان کاربرد دارد؛ آنانی که با وجود عواطفی بالا در هنگامه جنگ، خردمندانه گام برمی‌دارند.

۳- نتیجه‌گیری

- یکی از شاخه‌های مطالعات ادبی، ادبیات تطبیقی به معنای بررسی دو ادبیات در دو سرزمین یا فرهنگ مختلف است که بنا بر مکتب آمریکایی، گاه هیچ تأثیر و تأثیری نیز بین آن دو دیده نمی‌شود؛ از سوی دیگر، زنان به عنوان نیمی از جمعیت هر کشور و در طول تاریخ، نقش‌سازنده و تأثیرگذاری در ابعاد و زوایای مختلف زندگی فردی و اجتماعی به ویژه در عرصه‌های پایداری ایفا کرده‌اند که در حوزه مطالعات ادبیات تطبیقی؛ بررسی دو رمان *سیره شجاع* باکثیر و *عشق سال‌های جنگ* فتاحی و تبیین جلوه‌های مشترک پایداری زنان در دو رمان، نشان‌دهنده همین حقیقت است.

- شخصیت‌های اصلی زن در این دو رمان (*سمیه* و *نرگس*) نماد زنان منتظر و چشم به راه، زنان مایه آرامش خانواده، زنان طلایه‌دار انقلاب، زنان اسوه پایداری و مقاومت و تکیه‌گاه محکم مردان به‌شمار می‌آیند؛ همین امور، حس مشترکی را نسبت به این دو بانو ایجاد کرده که ناشی از تجربه‌های اجتماعی مشترک آنان است و از خوانش تحلیلی متن دو رمان به‌دست می‌دهد؛ گویی که تاریخ و جامعه از متن دو رمان سر برمی‌آورد و همچون آینه‌ای تصویرگر تاریخ مشترک دو ملت ایران و مصر و در قالب دو شخصیت زن *سمیه* (نماینده جامعه مصر) و *نرگس* (نماینده جامعه ایران) می‌شود؛ متن هر دو رمان، تصویرگر بخشی از جامعه معاصر ایران و مصر و در نتیجه اشتراکات اجتماعی و فرهنگی دو جامعه است؛ اشتراکاتی که از متن و بطن دو رمان استخراج می‌شود و نه مطالعه تاریخ؛ هرچند که تاریخ معاصر، خود، گویای این حقیقت است؛ اما این بار ادبیات، تاریخ را ترسیم نموده است.

- در این دو رمان، عشق، حلقه ارتباطی و عامل پایداری قلمداد می‌شود و دیدگاه دو نویسنده از دو نقطه گیتی با افق‌های نگاه و پشتوانه‌های فرهنگی متفاوت را به یکپارچگی و همسویی می‌کشانند؛ عشق آسمانی به همسر و وطن در هر دو رمان، شخصیت‌های اصلی زن را به پایداری و

مقاومت فرامی خواند و هرچند که این عشق، گاه رنگ و بوی زمینی هم می گیرد؛ اما شواهد، بیشتر حاکی از فرا زمینی بودن این عشق است.

- علاوه بر این، این زنان، زنانی اجتماعی اند که در امور مختلف اجتماعی مورد مشورت واقع می شوند؛ نظرمی دهند و فعالند؛ پس به نظر می رسد که روحیه اجتماعی و ایمان و اعتقاد آنها در کنار عشق، مؤثر بوده است.

فهرست منابع

الف: کتابها

- ۱- آذری قمی، احمد. (۱۳۷۲). **سیمای زن در نظام اسلامی**. چاپ ۱. قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- ۲- باکثیر، علی احمد. (بی تا). **سیره شجاع**. قاهره: مکتبه مصر.
- ۳- _____ . (بی تا). **فن المسرحیه من خلال تجاریب الشخصیه**. قاهره: مکتبه مصر.
- ۴- الباکری، ابوبکر. (بی تا). **روایات علی احمد باکثیر التاریخیه**. موقع علی احمد باکثیر.
- ۵- بدوی، عبده. (۱۹۸۱). **علی احمد باکثیر شاعراً غنائياً**. جامعه کویت: قسم اللغه العربیه.
- ۶- بهی، عصام. (۲۰۰۰). **مسرح باکثیر الاجتماعی**. چاپ ۱. امارات: الشارقه.
- ۷- خالد جوده، احمد. (۲۰۰۸). **الصهیونیه فی أدب علی احمد باکثیر الأدیب و القضیه**. قاهره: الهیئه المصریه.
- ۸- سنگری، محمد رضا. (۱۳۸۹). **ادبیات دفاع مقدس**. چاپ ۱. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.

- ۹- صنعتی، محمدحسین. (۱۳۸۹). **آشنایی با ادبیات دفاع مقدس**. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- ۱۰- غزای عمران، سعدی. (۱۴۳۲). **کتاب معاصرون (من أعلام النثر العربی المعاصر. حیاتهم، أسالیبهم و نماذج من آثارهم)**. چاپ ۱. بیروت: دارالکاتب العربی.
- ۱۱- فتّاحی، حسین. (۱۳۸۸). **عشق سال‌های جنگ**. چ ۸. تهران: قدیانی.
- ۱۲- کاشفی خوانساری، سید علی. (۱۳۷۸). **چهره‌های ادبیات**. تهران: روزگار.
- ۱۳- کامبل، روبرت ب. (۱۹۹۶). **أعلام الأدب العربی المعاصر (سیر و سیر ذاتیه)**. ج ۱. بیروت: مرکز الدراسات للعالم العربی المعاصر.
- ۱۴- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کمیته فرهنگی ستاد جنگ، (۱۳۶۷). **نقش زنان مسلمان در جنگ**. چاپ ۱. تهران: پیام آزادی.

ب: مقاله‌ها

- ۱۵- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۹). «مؤلفه‌های پایداری در سیمای شخصیت‌های رمان دفاع مقدس». نشریه ادبیات پایداری. دوره ۱. شماره ۲، صص ۳۱-۴۴.
- ۱۶- اشتهاوردی، کاوه. (۱۳۷۳). «خوانندگان رمان‌های من مردم عادی هستند: گفت‌وگو با حسین فتّاحی». نشریه ایران، صص ۱-۲.
- ۱۷- درودیان، زهرا. (۱۳۷۴). «نگاهی به عشق سال‌های جنگ». نشریه ادبیات و زبانها- ادبیات داستانی شماره ۳۳، صص ۵۹-۷۸.
- ۱۸- فتّاحی، حسین. (۱۳۷۴). «بی تفاوتی نویسنده پذیرفتنی نیست». نشریه کیهان. صص ۱-۲.

